

این دوره دوره طلایی اسلام است ، چه که تنها عدل و تقوی
۴- عصر خلفای راشدین
 از ۱۱- تا ۴۱ هجری
 و دینداری در این دوره حکومت میکرد ، کسی بدینا توجه
 نداشت ، و هر کس هر عملی انجام میداد از روی حقیقت بود ،
 مسلمانان این دوره را نمونه بهترین حکومت های اسلامی میدانند و هر گاه که دولت
 های اسلامی از جاده حقیقت منحرف میشوند از آنان میخواهند که بدوره خلفای
 راشدین برگردند و از آنان پیروی کنند . پس از خلفای راشدین حکومت عادلانه دینی
 به سلطنت ظالمانه سیاسی برگشت و خلفاء و عمال آنان هدفی جز کسب مال و آنهم بهر
 وسیله مشروع یا نامشروع نداشتند .

بیت المال . موقعیکه پیغمبر اکرم رحلت کرد مسلمانان چنانکه گفتیم هم افراد
 ارتش و هم عمال دولت بودند ، بیت المالی هم نداشتند . و اگر مالی بدست میآوردند
 برای انجام کارهای لازم بمصرف میرساندند ، و بیشتر دارائی آنان غله و چارپا و اسب
 و استروا مثال آن بود که بابت زکوة یا غنیمت بدست میآمد و در هر حال پول نقد کم
 داشتند ، اما پس از آنکه شام و ایران و مصر گشوده شد بقدری زر و سیم بدست
 مسلمانان افتاد که از زیادی آن بو حشت افتاده نگران گشتند . میگویند ابا هریره
 که از بحرین آمد پول زیادی برای عمر آورد ، عمر پرسید چقدر پول آوردی؟ ابا هریره
 گفت پانصد هزار درهم . عمر که نام پانصد هزار را شنید با تعجب پرسید آیا میفهمی چه
 میگوئی؟ ابا هریره پاسخ داد : آری ، آری ، میگویم صد تا هزار تا پنج دفعه آنگاه عمر منبر
 رفته گفت : ای مردم مال زیادی برای ما رسیده اگر میخواهید بشمریم و اگر میخواهید ،
 با پیمان کنیم ، همین پیش آمده ها و در آمده های زیاد سبب شد که عمر دیوان
 تأسیس کرد و برای هر یک از مسلمانان مقرری معلوم داشت . و سابقه اسلام
 و خویشاوندی با پیغمبر اکرم را مقیاس قرار داد . ولی از جمع کردن مال نهی نمود
 و همینکه باو گفتند مالی برای روزمبادا و پیش آمده ها ذخیره کن فریادش بلند شد
 و بشخصی که آن حرف را زده بود چنین گفت : «این سخن را شیطان در دهان تو
 انداخت و خدا مرا از گزند آن رهائی بخشود ولی برای آیندگان البته اسباب رحمت
 و آزمایش میشود ، فعلا ذخیره ما فرمانبرداری از خدا و رسول خداست و تاکنون با

همان ذخیره باین مقام رسیده ام *

همینکه اموال زیاد شد عمر دیوان تشکیل داد و برای مأمورین وقضاة مقرری تعیین کرد و گرد آوردن مال را نهی کرد و مسلمانان را از خرید مزرعه و ملك و زراعت و مزارعه نهی نمود، و امور زندقانی مسلمانان و کسانشان و بندگان و گماشتگان آنها از بیت المال پرداخت میشد، عمر با این اقدامات خود در نظر داشت که مسلمانان را پیوسته آماده کارزار و سر باز چابک سوار نگاهدارد بقسمی که کشاورزی و خوشگذرانی آنان را از سلحشوری باز ندارد، و اگر کسی از اهل ذمه اسلام میآورد اموال منقول و چارپای خود را تحویل میگرفت و مثل سایر مسلمانانها از بیت المال حقوق دریافت میداشت و اگر ملك و زراعتی داشت بکسانش و امیگذاشت که در آن زراعت کنند و مالیاتش را پردازند.

منظور عمر از آن اقدامات این بود که اراضی و املاك اهل ذمه برای مصارف جنگی مسلمانان سرمایه جاویدانی باشد. در صورتیکه اگر مسلمانان زمین دار میشدند سودش را خود برداشت میکردند و بمرور ایام مالك ملك و مزرعه شده از سلحشوری باز میماندند. ولی همینکه املاك بدست اهل ذمه بود مسلمانان از مالیات آن بهره مند گشته مهمات جنگ را آماده میساختند، عمر بن عبدالعزیز اموی قدم به قدم کردار عمر بن خطاب را پیروی کرده میگفت: «هر ذمی که مسلمان شود اموال منقولش از آن خودش خواهد شد ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان میباشد و هر قومی که با شما برای دادن جزیه صلح کردند با آنان همین طور رفتار کنید یعنی اگر کسی از آنان مسلمان شد خانه و زمینش بدست کسان ذمیش باقی میماند.» و بهمین ترتیب مسلمانان از تجارت و صنعت و غیره مالیات میگرفتند، گفتیم که خلفای راشدین بثروت توجه نداشتند و برای خود چیزی جمع نمیکردند و همینکه ابوبکر در گذشت چیزی از مال دنیا نداشت جز يك دينار.

**ثروت خلفاء
و عمال آنان**

زیرا هر چه از اموال عمومی بدست این خلیفه میرسید فوری میان مردم تقسیم میکرد و ابداً ب فکر خود نبود. ابوبکر پیش از اسلام و بعد از اسلام بشغل بازرگانی اشتغال داشت و همینکه مسلمان شد چهل هزار درهم سرمایه خویش را در راه پیشرفت

اسلام مصرف کرد و موقعیکه بخلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تا از بازرگانی دست بکشد و بکار خلافت برسد، ابو بکر پیش از مرگ وصیت کرد قطعه زمینی که متعلق بوی بوده بفروشد و بهای آنرا بابت حقوقیکه در مدت خلافت از بیت المال گرفته مسترد دارند، ابو بکر دو جامه از مال دنیا داشت که وصیت کرد او را در آن دو جامه کفن کنند.

تقوی و پاکدامنی و زهد عمر مشهورتر از آنست که محتاج بتذکر باشد، بطور خلاصه باید دانست که عمر مؤسس دولت اسلامی بود و آنرا بر محکمترین پایه‌ای استوار ساخت، یعنی اساس دولت اسلام را بر پایه عدل، تقوی، زهد، فنا شدن در راه حقیقت مستحکم نمود و کمتر در تاریخ چنین کسی یافت میشود که از هر جهت جامع باشد و شاید در ابتداء این همه توصیف راجع بعمر مبالغه آمیز تصور شود، اما همینکه بنتایج عملیات او توجه شود معلوم میگردد که مردی مثل عمر در تاریخ سابقه ندارد کافی است بگوئیم که فتوحات دوره عمر طوری بود که اموال از هر طرف مانند آب ناودان به بیت المال مدینه فرو میریخت و عمر کمترین توجهی به آن نداشت. و جز آن حقوقی که خودش بمقدار حقوق سایر صحابه با سابقه تعیین کرده بود چیزی از آن همه در آمد بر نمیداشت. و اگر احتیاجی بیول پیدا میکرد از متصدی بیت المال وام میگرفت و در اولین فرصت آنرا میپرداخت. و همینکه او را ضربت زدند و مرگ خود را احساس کرد به پسرش گفت: من هشتاد هزار درهم از بیت المال مساعدت گرفته‌ام همینکه مردم از حقوق فرزندانم بدهید و اگر همه حقوق آنان کفاف این وام را نداد از آل خطاب (اقوام نزدیک عمر) بقیه را بستانید.

زهد عمر درباره خوراک و پوشاک مشهور خاص و عام میباشد و در عین همین اوصاف و مناقب درباره زهد و عدل علی (ع) میگویند به قسمی که حضرتش در عدل و تقوی و زهد غلو میفرمود و از کلمات آن بزرگوار است که میفرماید: «همینکه با حضرت زهرا (ع) ازدواج کردم بسترها پوست قوچی بود که شب روی آن میخوابیدیم و روزها شتر آب کش خود را روی آن علوفه میدادیم و غیر از صدیقه کبری کسی نبود که کارخانه را انجام دهد».

در زمان خلافت آن حضرت اموالی از اصفهان بمدینه رسید، حضرت آنرا به هفت قسمت تقسیم کرد و پس از انجام تقسیم، گرده نانی در آن میان باقی ماند حضرت آنرا نیز هفت قسمت نمود امیران هفتگانه را احضار کرد و میان آنان قرعه انداخت تا معلوم دارد که اولین سهم را بکدام يك واگذارد. علی (ع) در تمام عمر آجری روی آجر و خشتی روی خشت و نی روی نی نگذارد و خودش شخصاً قوت و غذای روزانه را در انبان ریخته روی دوش به منزل می آورد، می گویند روزی شمشیر خود را برای فروش بیازار آورده فرمود اگر چهار درهم برای خرید جامه داشتم آنرا نمی فروختم، مناقب علی (ع) بی شمار است. (۱)

مأمورین خلفای راشدین غالباً مردم درستکار و باتقوی و عدالت خواه بودند. و همین طرز رفتار آنها خلفای راشدین را در تأیید حق و عدالت مساعدت می نمود و هر گاه عمر میشنید یکی از مأمورین وی علاوه بر مقرری معهود از راه تجارت یا غیره سودی برده بدون تأمل قسمتی از سود آنان را بِنفع بیت المال ضبط میکرد چنانکه با سعد و قاص و الی کوفه و عمر و عاص و الی مصر و ابوهریره و الی بحرین و دیگران همینطور عمل کرد. این طبیعی است که مأمور با امر خود نظر میکند و همینکه خلیفه شخصاً درستکار و پرهیزکار بود و همه چیز خود را در راه صلح عمومی فدا کرده بود و ایقان و اعمال او هم با او اقتداء میکنند اگر چه قلباً مایل به آن عمل نباشند بخصوص اگر خلیفه مراقب جریان باشد و تا کسی را از هر نظر مانند خود فداکار و پرهیزکار نداند بکاری نگمارد و انصافاً عمر چنین بود و گاه بیگانه رفتار مأمورین خود را تفتیش می کرد و با کوچکترین نهمتی آنها را معزول میساخت. میگویند وی شخصی را بنام عمید بن سعد و الی حمص کرد و همینکه سر سال شد بوی نگاشت فوری بیام عمر ناگهانی و الی خود را دید که پای برهنه و پیاده بتزد وی رسید انباش و کاسه اش را پشت بسته و چوب دستی و آفتابه اش در دستش میباشد. تا عمر او را دید بوی گفت: آیا دعوت ما را اجابت کردی یا اینکه آنجا بتو خوش نمی گذشت؟ عمید گفت: ای عمر مگر خداوند تو را از جر و بحث و بدگمانی منع فرموده؟ من تمام دنیا را در جیب خود گذارده به پیش تو آمدم.

۱ - جرجی زیدان در جلد اول این کتاب اظهار داشته که حضرت مولی الموالی دارای املاک زیادی بوده است و مادر بای صفحه آن اظهار مؤلف را بی مدرك و غیر معتبر تذکر دادیم اکنون خوشبختانه خود مؤلف نظر ما را در این صفحه تأیید کرده است. مترجم

عمر پرسید از مال دنیا چه داری؟ والی گفت عصائی دارم که بآن تکیه میکنم و اگر دشمنی حمله کند با آن عصا از خود دفاع مینمایم و انبانی که خوراکم را توی آن میگذارم. آنگاه عمر پرسید در آنجا چطور کار میکردی؟ والی گفت: از شتر داران شتر و از اهل ذمه جزیه میگرفتم و بگدایان و آوارگان میدادم، بخدا سوگند اگر چیزی مانده بود میآوردم.

عمر که این را شنید بوی گفت، برو سر کار سابقت.

اینک باید مختصر توضیحی داده شود و آن اینکه گفتیم عمر مالی جمع نمیکرد و مردم را از جمع کردن مال باز میداشت، بنابراین اگر او هم مانند پیغمبر اکرم و ابوبکر هر چه دستش میآمد میان مردم تقسیم میکرد پس چگونه بیت المال تأسیس شده و اموال در آن ذخیره میگشت؟ در اینجا باید توضیح داده شود که در زمان عمر بواسطه فتوحات مهمی که انجام گرفت مبالغ زیادی اموال از اطراف بمدینه میرسید و عمر بجای اینکه همه آن اموال را یکجا تقسیم کند برای مسلمانان مقرر تعیین نمود و اموال و غنائم را طبق همان مقرر تقسیم میکرد، و بقیه را نگاه میداشت که در موقع لزوم به نیازمندان بدهد، و چنین برمیآید که عمر گرد آوردن مال را برای امور جنگی ناپسند میدانست و ای جمع آوری اموال را برای رفع حاجت نیازمندان در موقع لزوم جایز میشمرد.

این را هم بگوئیم که رأی عمر در باب بخش اموال با مبادی

چگونه مسلمانان بجمع اموال پرداختند؟

سیاسی (مربوط بحفظ ملك و استقرار دولت) جور در نمیآید،

چه که مملکت بدون مال پایدار نخواهد ماند. ولی مسلمانان

صدر اسلام خلافت را حکومت دینی میدانستند و نظر سیاسی بآن نداشتند اما همینکه چندی از رحلت رسول اکرم گذشت و بیم و هراس مردم از امور اخروی کم شد طبعاً بفطرت دیرین باز گشتند و بجمع آوری مال و تقویت نفوذ و اقتدار خود پرداختند. این وضع در زمان عثمان (۲۳-۳۵ هجری) پیش آمد زیرا این خلیفه اموی مانند عمر سخت گیر نبود و بنی امیه از سهل انگاری اوسو، استفاده کرده در صدد برآمدند بزرگی و برتری خود را که در زمان جاهلیت داشتند و بواسطه اسلام از دست داده بودند دوباره دریابند چه که پیغمبر اکرم از بنی هاشم بود و با ظهور آن وجود مبارك بنی هاشم از بنی امیه برتر

شدند. عثمان از روی محبت بخویشان و کسان خود آنانرا بکارهای مهم میگماشت، در صورتیکه پاره‌ای از آنان از روی ناچاری پس از شکست قطعی مشرکان مسلمان شده بودند. اتفاقاً در زمان عثمان نیز فتوحات زیادی شد و اموال بسیاری بدست مسلمانان افتاد و عثمان سهم کسان خودرا بیش از سهم اصحاب رسول اکرم معین مینمود. چنان که در سال ۲۷ هجری مسلمانان بسر کردگی عبدالله بن سعد برادر رضاعی عثمان افریقیدرا فتح کردند و دو میلیون و نیم دینار غنیمت آوردند، عثمان خمس آن غنیمت را بمروان حکم داده و دختر خود را برای او عقد کرد، در صورتی که خمس مزبور متعلق به بیت‌المال بوده است، عثمان رسیدگی بحساب والیان را موقوف ساخت. زیرا آنان اقوام وی بودند آنها هم بیش از پیش بر حرص و طمع خود افزودند، بخصوص معاویه والی شام که از دیگران با هوشتر و طمع کار تر بود و این همان کسی است که قبل از سایرین دستور عمر را درباره اشتغال بزراعت و تملک آب و خاک برهم زد.

و تفصیل آن چنان است

که مسلمانان پس از فتح شام مطابق معمول خودشان آب و خاک را در دست مالکین اولیه باقی گزاردند و قسمت عمده املاک شام متعلق به بطریق‌ها (والیان رومی) بود و چون بطریق‌ها از شام گریختند و یا کشته شدند املاک آنان بیصاحب ماند



نمونه‌ای از پرچم و اسلحه ترکان

و مسلمانان کلیه آن دارائی را وقف بیت‌المال ساختند، و امور آنرا با کمک مباشرین اداره کرده در آمدش را به بیت‌المال میدادند، و قتیکه معاویه در شام مستقر شد به تقلید رومیان برای خود دستگاه و گماشته و ملازم فراهم ساخت. چون نقطه ضعف عثمان را میدانست شرحی بوی نگاشت که مرتب از طرف دولت روم و مأمورین عالی رتبه

اسلام برای وی (معاویه) مهمان میرسد و حقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی دهد، هر گاه عثمان اجازه دهد ممکن است از درآمد این املاک بی صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی از آن مخارج تأمین شود. و هر گاه خلیفه موافقت کند آن املاک را تیول معاویه قرار دهند، در صورتیکه حقوق معاویه مطابق فرمان عمر سالی هزار دینار بود و این مبلغ نسبت به آن زمان مبلغ هنگفتی بشمار می آمد.

بهر حال عثمان با این پیشنهاد موافقت کرد، معاویه آن املاک را حبس مؤبد نموده عایدات آنرا با افراد فقیر خانواده خویش اختصاص داد و همین یک پیش آمد کافی بود که در زمان خلافت عثمان سایرین نیز به معاویه اقتداء کنند، و بهر اسم و رسمی که شده برای خود ملک و مزرعه فراهم سازند.

این عمل معاویه سبب شد که طلحه و زبیر و سعد و یعلی و غیره (از بزرگان صحابه) حتی خود عثمان بفکر جمع آوری مال و ملک باشند و داری فراموش سازند. مثلاً موقعی که عثمان کشته شد اموال او بقرار زیر بود:

- ۱ - موجودی نقد پیش خزانهدار مخصوص خلیفه یک میلیون درهم.
- ۲ - موجودی نقد پیش خزانهدار مخصوص خلیفه ۱۵۰ هزار دینار.
- ۳ - بهای املاک وی در وادی القری و حنین ۱۰۰ هزار دینار و اسبان بسیار علاوه بر این نقدینه جزئی تر که عثمان بشمار آمد. و این خود میرساند که عثمان در نتیجه تشویق و ترغیب اقوام خویش بجمع آوری مال و ملک پرداخته مسلمانان نیز در این کار بخلیفه خویش اقتداء کردند.

دیگر از موجبات رواج ملک داری میان مسلمانان اینکه عثمان و جانشین های او بسیاری از املاک را در مقابل پرداخت مال الاجاره و غیره ب مردم تیول دادند و همینکه در زمان اشعث در سال ۸۲ هجری فتنه جماعه واقع شد و دفترها آتش گرفت هر کس هر چه در دست داشت برای همیشه تصرف کرد.

بدیهی است که مسلمانان از این نوع کارها بخصوص رفتار معاویه رضایت نداشته و بر او خرده می گرفتند که چرا برخلاف قانون اسلام باصل مساوات پشت پازده است. فقها و مردمان پرهیزگار بیش از دیگران بر معاویه می تاختند، از آن جمله اباذر غفاری

از صحابه پیغمبر اکرم بدستور عمر در بی‌اعتنائی بمال دنیا اهمیت بسیار میداد و بامعاویه مبارزه مینمود. اباذر میگفت: مرد مسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه روز خود ذخیره داشته باشد و اگر بیش از قوت یکشب و یک روز چیزی بدستش آمد باید در راه خدا بدهد و بمصرف کارهای نیک برساند، اباذر در کوچه و بازار شام چنین فریاد میزد: ای توانگران باناداران بطور مساوات رفتار کنید، کسانی که زر و سیم میاندوزند و در راه خدا مصرف نمیکند در روز باز پسین با همان زر و سیم گداخته پیشانی و پشت و پهلوئی توانگران را داغ میزنند. اباذر بقدری این سخنان را باز گو کرد که بینوایان بجوش آمده بر توانگران تاختند، آنان نیز بمعاویه شکوه بردند، اتفاقاً معاویه خود نیز از اباذر دل خوبی داشت چه که اباذر بیش از همه معاویه را برای حرص و آزش سرزنش میداد. از آن جمله هنگامیکه معاویه کاخی بنام الخضراء (کاخ سبز) در دمشق ساخت از اباذر پرسید: این کاخ را چگونه می بینی؟ اباذر گفت: اگر از دارائی دیگران ساختی خیانت کردی و اگر از دارائی خودت ساختی اسراف کردی.

معاویه از این گفتار رنجیده ب فکر انتقام افتاد و شبانه هزار دینار برای اباذر فرستاد تا مگر او بستاند و بمال اندوزی مانند دیگران آلوده گردد. اما اباذر که حساب کار دستش بود همان شب تمام هزار دینار را میان بینوایان بخش کرد. بامدادان فرستاده معاویه نزد اباذر آمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای تو آوردم پس بده. اباذر گفت همان شب میان بینوایان بخش کردم.

معاویه که از این نقشه خود بهره‌ای نبرد ناچار اباذر را بقتله انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت: «از بودن اباذر در شام، کشور شام بر تو شوریده است» عثمان بمعاویه پاسخ داد: «اباذر در روی شتر بی چهار بنشان و بر گردان» همینکه اباذر بمدینه رسید عثمان او را محاکمه کرد، ولی اباذر از جاه و جلال عثمان نهراسیده هم چنان وی را از بیدادگری امویان نکوهش کرد عثمان هم اباذر را بر بنده تبعید کرد (۱) و او در

۱ - همینکه اباذر بمدینه رسید و مانند گذشته با عثمان در آویخت عثمان از روی تریب از اباذر پرسید کدام سرزمین را بیشتر دوست داری و کدام سرزمین را دشمن میداری؟ اباذر که براستگویی زیبا نرد همگان بود آشکارا پاسخ داد مدینه را از همه بیشتر دوست دارم چه که بهترین روزها را با پیغمبر اکرم در مدینه گذرانیدم و ربنده رانی پسندم چون روزگار خدا شناسی را در آنجا گذرانده ام عثمان برای کینه جوئی اباذر را بر بنده که سرزمینی بی آب و گیاه دور افتاده‌ای بود کوچ داد. مترجم.

همانجا مرد . ویکی از موجبات شورش مسلمانان بر عثمان و پیش آمد قتل او همین تبعید اباذر بود .

همینکه عثمان در سال ۳۵ هجری کشته شد و برای رسیدن بمقام خلافت فتنه برخاست معاویه خود را نامزد آن مقام کرد و چون نامزدهای دیگری را رقیب خود می دید که از حیث سابقه و نسب و غیره بر او مقدم بودند در صدد برآمد با پول دسته بندی کند و رقیبان را زمین بزند . این تدبیر و فکر معاویه نتیجه مطلوب بخشید ، زیرا از ابتداء تا کنون پول نیرومندترین وسایل بوده و با آن هر کاری از پیش رفته است ، چنانکه در حال حاضر نیز گردش سیاست جهان متمدن روی پول است ، و هر جنگ و صلح و محاصره و پیروزی و پیمانی که پیش آمده یا برای بدست آوردن پول و یا از دست رفتن پول بوده است .

از آنرو معاویه بسیاری از دلیران و نابغه های عرب را بازر و سیم خرید و از شمشیر و تدبیر آنان استفاده کرد . تا آنکه پس از جنگ صفین تا حدی بمرام خود رسید و سرانجام در سال ۴۰ هجری پس از قتل علی (ع) امام حسن از خلافت کنار رفت و معاویه مستقلاً خلیفه شد . مردم اینرا میدانستند که معاویه با پول بر رقیبان فایق آمد تا آنجا که حضرت زین العابدین (ع) میفرمود : « معاویه با طلا به جنگ جدم علی (ع) آمده پیش برد » بنی امیه مانند معاویه با پول بجنگ رقیبان خویش (بنی هاشم و خوارج و غیره) رفتند و آنانرا شکست دادند و چون پول را اساس کار خود میدیدند برای تحصیل پول با تمام قوا میکوشیدند ، چنانکه تفصیل آن بیاید .

بطوری که ملاحظه میشود در زمان خلفای راشدین ثروت و جمع آوری آن میان مسلمانان ممنوع بود ، اما این وضع قابل دوام نمینمود ، چه که اولابایستی کسی مانند عمر با آن پرهیز کاری و سخت گیری باقی باشد تا مردم را از جمع ثروت بازدارد تا نیا تا زمان عمر مسلمانان (عربها) تقریباً بهمان حال صحرائشینی باقی بودند ولی همین که با رومیان و ایرانیان آمیزش کردند از صحرا گردی بشهرنشینی گراییدند و طبعاً شهرنشینی مستلزم تهیه پول و جمع آوری مال میباشد و البته اقدامات بنی امیه در تحصیل

ثروت شوق و رغبت مسلمانان را باین موضوع روز افزون ساخت. دوره خلفای راشدین که عصر طلایی اسلام بود بزودی گذشت و مسلمانان مانند آنرا بعدها ندیدند و پیوسته در آرزوی آن بودند. قرن‌ها نام ابوبکر و عمر از نظر عدل و تقوی زبانزد مسلمانان میشد و هر گاه که از پیداد خلفا و مأمورین ستمکار آنان بستوه می‌آمدند از آنان میخواستند که ابوبکر و عمر (بخصوص عمر) را بنظر بیاورند و مانند آنها باشند آنها هم می‌کشیدند که خود را به ابوبکر و عمر شبیه سازند. حتی ظالم ترین و باهوش ترین امرای بنی امیه بفکر این افتادند که مانند عمر و ابوبکر رفتار کنند. اما نتوانستند و بدکرداری آنان بیش از پیش موجب بدبختی و خرابی شد، مثلاً زیاد بن ابیه در صدور برآمد که از حیث سخت گیری و مراقبت و حزم و احتیاط مانند عمر بشود ولی نتوانست و تندروی او خرابکاری بیشتری فراهم ساخت. حجاج بن یوسف میخواست مانند زیاد باشد اما او هم خرابی و بدبختی باز آورد.

اختلاف برجسته دوره امویان با دوره خلفای راشدین

۳- دوره بنی امیه

از ۴۱- تا ۱۴۴ هجری

آنستکه در زمان خلفای راشدین حکومت اسلامی

حکومت کاملاً مذهبی بوده و در زمان بنی امیه سلطنت

سیاسی تبدیل یافت و فرق دولت بنی امیه با حکومت عباسیان آنکه امویان یا حکومت عربی متعصب (در عربیت) تشکیل دادند و غیر عرب را از هر جهت پست و زبون ساختند. در نتیجه چه اهل ذمه و چه تازه مسلمانان از امویان و مأمورین آنان ستم فراوان کشیدند؛ چه که با آنان مانند بندگان رفتار میکردند و آنها را موالی میخواندند (۱) و خود را نجات دهنده آنان میدانستند (از کفر نجاتشان داده اند و مسلمان ساخته اند) و اگر در مسجد با تازه مسلمانان نماز میخواندند این عمل را تواضع نسبت با حکام الهی محسوب میداشتند و هر گاه بعضی از اعراب بجزایزه بر میخوردند میپرسیدند این مرده که بوده است؟ اگر گفته میشد از قریش بوده میگفتند: (واقوماه - آه خویشاںم مردند) اگر گفته میشد عرب بوده فریاد میزدند (وابلدتاهم

۱- مولی که جمع آن موالی است در زبان عرب چندین معنی دارد، یکی از آنها سرور و دیگری بنده است. و البته در مورد تازه مسلمانان معنای دوم منظور بوده است. مترجم

هم شهری مارفت) اما اگر خبر می‌رسید که از موالی بوده می‌گفتند باکی نیست جزء اموال الهی است هر چه را می‌خواهد می‌برد و هر چه را می‌خواهد می‌گذارد.

این موالی در زمان بنی‌امیه کنیه (۱) نداشتند و بنام یا لقب خوانده می‌شدند و عربها با آنان در يك رديف راه نمی‌رفتند و آنان را علوج (جمع علج یعنی خداشناس و نادان. مترجم) می‌گفتند.

جاحظ در کتاب خود موسوم بموالی می‌گوید: همینکه حجاج ابن اشعث را شکست داد آن دسته از موالی را که پای رکاب ابن اشعث می‌جنگیدند دستگیر ساخت و برای آنکه آنان را با طرف پراکنده سازد و از اجتماع مجدد آنها جلوگیری کند دستور داد بدست هريك از آنان نام سرزمینی که با آنجا تبعید می‌شود خیال کوبی کرده



افسر ترك و زبردستان او

داغ بزنند و یکی از قبایل بنی‌عجل متصدی این بیکر نگاری شد. از این رو شاعر عرب

۱- کنیه آن عنوانی است که با کلمه پدر (اب) یا (ام) مادر آغاز گردد، مانند ابوطالب و ام‌کلثوم و خود يك نوع احترامی است که عربها اشخاص را بنام پسران یا دختران آنها خوانند و نام خودشان را بزبان نیاورند و برای اینکه تازه مسلمانان را پست دارند آنها را از داشتن کنیه منع می‌ساختند. مترجم.

در هجو آن موالیان میگوید :

«تو کسی هستی که عجلی کف دست ترا نقش و نگار کرد ، و پیشوای تو از میدان گریخت .»

در جلد آخر این کتاب که صحبت از اوضاع اجتماعی ممالک اسلامی بمیان میآید مفصلاً در این باب سخن می گوئیم و اینک برای نشان دادن مقدار تعصب اعراب در زمان امویان نسبت بتازه مسلمانان (غیر عرب) اشاره ای کردیم .

دیگر از تعصب امویان نسبت بعربها و پست و زبون داشتن سایر ملتها آنکه هر کجا گشوده میشد آنسر زمین و مردم آن و هر چه داشتند روزی بآب و پا کیزه فرمانروایان عرب بشمار میآمد و دلیل بر آن گفته سعید بن عاص والی عراق است که میگوید : «سراسر عراق بوستان ما مردم قریش است ، هر چه بخواهیم میگیریم و هر چه بخواهیم وامیگذاریم .»

دیگر گفته عمر و عاص فرماندار احناس است که چون از وی (از عمر و عاص) مقدار جزیه را پرسید در پاسخ گفت : « شما انبار ما هستید اگر هزینه ما فزونی یافت از شما بیشتر و گرنه کمتر میستانیم .»

آری برای بدست آوردن پول همین وسائل را بکار میبردند هر چه میخواستند باسامی و عنوانهای مختلف از مردم میگرفتند و البته معاویه آنان را در این بیدادگری بی بآب (جری) ساخت ، چه پاره ای شهرستانها را رایگان بیاران خود و اگذار و از پاره ای شهرستانها بتقدیمی کمی راضی شده اختیار آن را بدست دوستان خود میسپرد ، تا از وی پشتیبانی کنند و با او دمساز شوند . پس از معاویه نیز این وضع دوام یافت چه که عده ای از بنی هاشم و خوارج و غیره با بنی امیه سر جنگ و ستیز داشتند و خلفای بنی امیه از همان سیاست معاویه پیروی کرده با پول و ملک و مال و منصب برای خود پشتیبان و کمک جمع میکردند و طبعاً پول از راه مالیات و جزیه و امثال آن بدست می آید ، و خلفای اموی برای اجرای این منظور کسانی را بر کار میگماشتند که از قدرت و لیاقت آنان در تحصیل و جمع آوری مال اطمینان داشتند و بدترین و ظالم ترین این عمال حجاج بن یوسف است که در زمان عبدالملک بن مروان والی عراق بود در آن موقع

مروان در شام، عبدالله زبیر در مکه و مختار بن ابوعبید در عراق و دیگران مدعی خلافت بودند، عبدالملک هم حجاج و امثال آن بیدادگران را مأمور ساخت تا بحق و ناحق از مردم بستانند و با آن اموال لشکر و مهمات تهیه کرده بجنگ مخالفین بستانند.

بیداد مأمورین بنی امیه - مأمورین بنی امیه برای دریافت مالیات زمین از اهل ذمه بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند، خواه چیزی برای زمین دار میماند یا نمی ماند، در آن روزگار زمین را می پیمودند (مساحی میکردند). و از آن رو باج میستاندند، خواه در آن زمین کشت انجام یافته یا نیافته باشد و یکی از شرایط باج ستانی آن بود که مبلغی برای زمین داران مساعده میگذازدند که صرف حوائج لازم و اتفاقات غیر مترقبه بکنند، عجب آنکه حجاج نامه ای به عبدالملک نگاشته اجازه خواست همان مختصر مساعدۀ باقی مانده را از زمین داران بستاند. ولی این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملک آنرا رد کرده به حجاج چنین نوشت: «با آنچه گرفته ای قانع باش و به باقیمانده چشم مدوز، برای این بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن چربی جمع شود».

ظاهراً همین فشارها پاره ای از زمین داران و روستائیان را بر آن داشت که اسلام آورند و در پناه دین از بیدادگری رها شوند ولی اینکار هم آنانرا از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. و با آنکه از ده ها گریختند و کشتزارهای خود را بکسان خویش واگذارده بشهرها رو آوردند باز هم آسوده نماندند. چه که حجاج دستور داد آنانرا بروستا باز آورند و از آنان خراج بستانند. در آن هنگام مسلمانان در شهرهایی که خود ساخته بودند «مانند کوفه، بصره، فسطاط» میزیستند و مردم بومی کشورهای تازه گشوده بده ها میرفتند و بکشت و کار می پرداختند و اگر کسی از آنان اسلام می آورد کشتزار و بستان خود را بکسان نامسلمان خود میداد و خود بشهرهای اسلامی پناه میبرد تا از پرداخت باج و جزیه رها شود. ولی چنانکه گفته شد حجاج این تازه مسلمانها را دنبال میکرد و بفرمانروایان شهرهای اسلامی فرمان میداد هر تازه مسلمانی که در ده کشت و کار دارد باید بروستا برگردد و جزیه و خراج را بپردازد، تازه مسلمانان که

این را شنیدند با آه و ناله ، گریه ، فریاد یا محمدا میزدند و نمیدانستند بکجا رو آورند و ناچار باین اشعث پیوسته بر حجاج شوریدند .

این بیداد گریها تنها بدست حجاج انجام نمیگرفت . یزید بن ابی مسلم والی یزید بن عبدالملک در افریقیه و جراح در خراسان و دیگران در بلاد ماوراءالنهر نیز چنان وبد ترازان میکردند تا آنجا که مردم سمرقند برای گریز از پرداخت جزیه اسلام آوردند و چون دیدند اسلامشان سودی ندارد و جزیه آنان گرفته میشود دوباره بدین پیشین خود برگشتند .

اگر بخواهیم از حال و روز مسیحیان و سایرین که اسلام نیاوردند خبردار شویم باید حال و روزهم کیشان آنانرا (که در بالا ذکر شد) که اسلام آوردند در نظر بیاوریم و بدانیم بر آنان چه میگذشته است ، خلاصه اینکه برای جزیه گرفتن آنانرا بسختی آزار میدادند و شکنجه میکردند و همینکه دانستند اسلام آوردن هم آنها را آزرعج و آزارها نمیسازد بلباس رهبانان درآمدند ، چه که راهبان جزیه نمیدادند . مأمورین خلفاء که اینرا دانستند بر راهبان نیز جزیه تحمیل کردند و نخستین کسی که بآن کار ناپسند دست زد عبدالعزیز بن مروان والی مصر بود که ابتداء راهبها را سرشماری کرد و برای هر يك سالی يك دینار جزیه مقرر داشت . این نخستین جزیه ای بود که از راهبها گرفتند . و امثال این ستمگریها در تاریخ بنی امیه بسیار میباشد .

بنی امیه تنها از این راه پول جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال مقدار مالیات را نیز افزودند ، باینقسم که ابتداء معاویه بوردان گماشته عمر و عاص نامه نگاشته دستور داد يك قیراط بر مالیات قبطنی های مصر بیافزایند ، اما عمر و عاص در پاسخ معاویه نوشت که : اجرای این دستور امکان ندارد زیرا برخلاف عهد و پیمانی است که با آنها بسته ایم (۲) و شاید عمر و عاص برای آن از این دستور سر باز زد که مصر طعمه او بوده و نمیخواستند چیزی از طعمه خودش کسر شود . در هر حال پس از عمر و عاص خلفای اموی آنچه خواستند بر مالیات مصر افزودند ، نامی ترین آن بیدادگران عبیدالله

بن حبیب مأمور ستاندن خراج در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هجری) بود که بر هر یک دینار مالیات قبطی یا قیراط افزود. قبطیان زیر بار این بیدادگری نمیرفتند و چون شماره آنان بسیار بود بر مسلمانان شوریدند و مسلمانان گروه بسیاری از قبطیان را کشتند. اسامه بن زید تنوخی نیز چنان کرد و بر مسیحیان بیداد بسیار روا داشته، دارائی آنان را گرفت، ناچار در روز گاروی (اسامه) مردم بدیرها پناه آوردند. اسامه که این را دید از کم و کاست باج و خراج هر اسیده دستور داد از دیرها و راهبها شمارش کنند و دست هر راهبی را با حلقه آهن داغ کند و روی آن حلقه نام راهب و نام دیر و تاریخ آنرا بنگارند و هر راهبی که چنان داغی نداشت دستش را ببرند. و نیز مسیحیان را ملزم نمود که قبض رسید مالیات در دست داشته باشند و بمأمورین نشان بدهند و اگر قبض در دست نداشتند بدستور اسامه ده دینار از آنان جریمه میگرفتند، سپس دیرها و راهبها را بدقت بازرسی کردند و هر راهبی که حلقه در دست نداشت فوری توقیف شده بعضی از آنانرا سر بریدند و بعضی دیگر را زیر چوب هلاک کردند.

گرچه این ستمگریها را خلیفه نمیپسندید و همینکه از رفتار اسامه خبر شد دستور داد با مسیحیان مصر مطابق عهد نامه سابق مالیات بگیرند. ولی این وضع دیری نپایید و عاملان ستمگر دوباره دست بازارویغما زدند. حنظله بن صفوان نیز یکی از غلامان ستمگر مصر است، بدستوروی مردم و چارپایان را شمرند و مبلغی بر مالیات آنان افزودند. و بر مسیحیانیکه جزیه خود را پرداخته بودند نشانی که نقش شیر بر آن بود بیاویخت و هر کس که آن نشانرا همراه نداشت دستش قطع میشد.

خلاصه اینکه عاملان اموی بر اهل ذمه و موالی و مسلمانان غیر عرب جور و ستم بیحد روا میداشتند. دیگر از نمونه های ستمگری امویان آنکه تا زمان عبدالملک مروان جزیه ذمیان عراق سالی یک دینار نقد، دو مد گندم، دو قسط روغن، دو قسط سرکه بود، عبدالملک این مبلغ و مقدار را اندک دانست و دستور داد آنانرا سرشماری کنند و درآمد و هزینه آنانرا مانند یک کارگر حساب کنند و روزهای تعطیل عید و جمعه را کسر نمایند و آنچه که برای آنان در آخر سال باقی میماند بعنوان جزیه دریافت دارند. مطابق آن حساب برای هر کارگری سالی چهار دینار باقی میماند، لذا بامر خلیفه همه ذمیان را یکسان دانسته از هر کدام سالی چهار دینار بگیرند.

ستمگری بنی امیه با مسلمانان عرب نیز دامنه پیدا کرد، و همینکه محمد بن ادر حجاج بن یوسف والی یمن شد بر اعراب مسلمان یمن ستمگری آغاز کرد و املاك آنانرا بدون حق گرفت و مالیاتی علاوه بر ده يك بنام وظیفه بر آنها تحمیل نمود و این مالیات تا زمان عمر بن عبدالعزیز باقی ماند تا آن خلیفه دستور ابطال آنرا صادر کرد و مقرر داشت همان ده يك سابق را بگیرند.

عاملان بنی امیه در فارس میوه باغ ها را بیهای زیاد تر از معمول تخمین میزدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از آنان مالیات میگرفتند.

دیگر از بیدادگری آنان برای افزایش درآمد آنکه بر زمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، و از ایرانیان هر سال عید نوروز مالیاتی بنام عیدی میگرفتند و در زمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد و هر کس زن میگرفت و یا میخواست عرضحال بنویسد باید مالیات فوق العاده بپردازد.

پیمانۀ آنان در موقع تحویل گرفتن جنس غیر از پیمانۀ دیگران بود و موقع جنس تحویل دادن پیمانۀ دیگری بکار میبردند و بهای کاغذ و دفتر و اجرت باربری خواربار را از اهالی میستاندند. و خواربار (عامل) را نقداً یا جنساً علاوه بر مالیات دریافت می- داشتند و کسانی که مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود را از روستائیان میستاندند. و همینکه دهاتیان وجه نقد برای پرداخت مالیات میآوردند مقداری از آن درهم ها را بعنوان صرف و غیره برایگان میگرفتند.

عاملان بنی امیه غالباً بدستور و با رضایت خلفاء برای تحصیل پول ب مردم ستم میکردند و چنانکه ملاحظه شد معاویه نامه ای بوردان گماشته عمر و عاص نگاشت که بر مالیات قبطان بیفزاید و چون معاویه برای مبارزه با مخالفین خود (مال) را بهترین وسیله میدانست برای جمع آوری مال بهر کاری دست میزد و مأمورین وی نیز اختراعات و ابتکاراتی در آنراه بخرج میدادند. پس از معاویه سایر خلفای اموی نیز بهمان روش اقدام کردند. بخصوص عبدالملك که مانند معاویه برای غلبه بر مخالفان بمال احتیاج بسیار داشت و اتفاقاً عامل بیدادگری مانند حجاج در دستگاه او پیدا شد که در راه تحصیل مال از هیچ گناهی چشم نمیپوشاند.

البته اگر خلفاء میخواستند فرمان جاوگیری از این ستم ها میدادند و باسانی

مردم را آسوده میساختند ، چنانکه در زمان عمر اگر مأموری ظلم میکرد مورد مؤاخذه واقع میشد ، همان ایام عمال خوزستان (اهواز) از حد اعتدال تجاوز کردند و با اموال مردم دست انداختند .

یزید بن قیس قصیده‌ای در آن موضوع سروده نام عاملان را بر شمرده و ستم‌های آنان را شرح داده و سود هایی که بناحق برده بودند ذکر کرده از عمر خواست که اموال آنانرا مصادره نماید و اینک (ترجمه قسمتی از آن اشعار :

« کسانم فدای تو، دارائی آنان را قسمت کن، آنها! نقد جمع کرده اند که بقسمت راضی هستند .

من خود میروم و پنهان میشوم ، مرا بگواهی منخوان ، من منتظرم که احکام عادلانه تو را بدانم . »

عمر که این را دانست تمام دارائی آن عمال را دو قسمت کرده یک قسمت آنرا مصادره نمود ، حتی يك تاي كفش را بآنها داده تاي ديگر را براي بيت المال برداشت و باین نیز اکتفاء نکرده اموال بعضی از برادران آن مأمورین را نصف و نیمه کرده همینکه یکی از آنان اعتراض نموده گفت من مأمور دولت نبودم ، عمر پاسخ داد که : « برادرت متصدی بیت المال و عشریه، ابله بود و تو با پول بیت المال تجارت کرده ای و سود برده ای ناچار باید ده هزار درهم بدهی » و این مبلغ از او بستاند ، معاویه هم اموال عمال را مصادره میکرد و نصف آنرا میگرفت حتی اگر عاملی میمرد نصف ارثش را ضبط میکرد و عذرش این بود که عمر نیز چنان میکرد تدریجاً معاویه از گرفتن نیمه دارائی عمال تجاوز کرده دارائی افراد عادی را نیز تمام و کمال میگرفت و عمال وی نیز رفتار او را تقلید میکردند ، و این مسلم است که مأمورین از کردار فرمانروایان خویش پیروی میکنند ، از آنرو همینکه خلفای بنی امیه دست به غارت اموال مردم زدند عمال و مأمورین آنها نیز بدتر از خود آنان بجان مردم افتاده هر چه خواستند گرفتند، حتی مأمورین جزء مانند نویسندگان و تحصیلداران و امثال آنان بقدر توانائی خویش بر مردم ستم میکردند و بجدی تندرقتند که زمین داران بجان آمده از عاملان خواستند مباشرین و تحصیلداران را از میان موالی (غیر عرب) انتخاب کنند و از جمله موالی دهقانان ایرانی

بودند که در عراق آب و ملک داشتند. ابن زیاد والی عراق در سال ۶۴ هجری این خواهش روستائیان را پذیرفت و چون او را برای این عمل نکوهش کردند ابن زیاد گفت: «پیش از این که عربها را بر تحصیلداری میگماشتم کسر میآوردند و اگر کسری را از قوم و قبیله آنان مطالبه میکردم با من دشمن میشدند و اگر رها مینمودم مال خدا هدر میرفت ولی اکنون که دهقانان را مأمور ساختم آن اندیشه را ندارم چه که اینان مردمان هشیار و درستکاری میباشند و بهتر از عربها مالیات را وصول میکنند و با اینهمه اعراب را بر آنان مراقب ساختم که بر کسی ستم نرود».

از گفته قاضی ابویوسف در ضمن صحبت با هرون معلوم میشود که تحصیلداران جزء از چه راههایی پول در میآوردند، ابویوسف میگوید: «بقرارد مسموع در اطراف و ایالت و عاملان دستهای از اقوام و آشنایان گرد میآیند که هیچکدام مردمان نیک و درستکاری نیستند. والی از آنان کمک میگیرد و آنها را برای وصول باج و خراج مأمور میسازد آنها هم جز جمع آوری مال برای خود فکری ندارند و آنچه بتوانند از مردم میستانند چه باج و خراج باشد چه اموال خود مردم، و آنچه را که میستانند برای بیت المال نگاه میدارند، و نیز اطلاع یافتهام که مالیات را با ظلم و زور میستانند، باینقسم که مؤدیان مالیات را در گرمای سوزان آفتاب نگاه میدارند و بسختی کتک میزنند و خمره های سنگین بر آنان میآویزند و دست و پایشان را کند و زنجیر میبندند بقسمی که از ادای نماز باز میمانند، و البته این ستمگری گناهی بزرگ است و مخالف آئین اسلام میباشد».

بنی امیه و عاملان آنها به همین نحو ستم میکردند تا آنکه در سال ۹۹ عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، و چون مرد پر هیز کار با انصافی بود در صد بر آمد بر رویه هم نام وجد مادری خود عمر بن خطاب کارها را بدرستی باز گرداند. از آنرو بتمام عاملان فرمان داد که از ستم کاری دست بکشند و ستمگری آنها را یکایک بر شمرد و آنها را از آن اعمال بر حذر داشت. و دشنام دادن بعلی (ع) را که تا آن ایام بر فراز منبرها معمول بود موقوف ساخت. تا آن زمان بنی امیه که از اقوام عمر بن عبدالعزیز بودند املاک و اموال بسیاری از زمین بناحق گرفته و اندوخته بودند عمر در دادخواهی بروی ستمدیدگان بگشود و اعلام داد که بر هر کس ستمی رفته بدادخواهی بیاید تا داد او را بستانم. ستمدیدگان

که این شنیدید از هر کرانه بدر گاه عمر روی آوردند و میان آنان ذمیان (یهود و مسیحی) و موالی و طوایف دیگر بودند. یکی از غضب ملکش ناله داشت و دیگری از توقیف اموالش شکوه میکرد، عمر بداد خواهی آنان گوش میداد و از روی حق و انصاف دادشان را میداد و اموالشان را باز میگرفت، اگر چه در دست فرزندان یا عموها و یا عموزاده های خود او بود. در همان گیر و دار کسی بوی گفت تو که مالی اندوخته نمیکنی فرزندان پس از تو چگونگی خواهند کرد؟ عمر از این سخن متأثر شده بگریست و در پاسخ آن مرد گفت: «فرزندان خود را بخدا میسپارم».

عمر حق مردم و بیت المال راه چنان از عموها و عموزاده ها میستاند و بصاحبان اصلی میرساند و آنرا اموال مضالم مینامید.

بنی امیه (اقوام عثمان) که وضع را چنین دیدند بر زوال سلطنت خویش بیمناک گشتند، چه که سلطنت آنان بر یول و مال استوار بود، و آنطور که اموال امویان به فرمان عمر از دست میرفت خواه و ناخواه سلطنت آنان نیز تباہ میگشت. از اینرو نزد عمه خلیفه (فاطمه دختر مروان) رفته از کردار عمر شکایت کردند، فاطمه پیش عمر آمد و شکایت بنی امیه را باز گفت. عمر بعمه اش گفت: «خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان پیغمبری فرستاد!». این دادخواهی و انصاف قلبی عمر بگوش مردم رسید و از هر کرانه بخدمت وی آمده، از خواریها و ستمها که با آنان وارد شده بود شکایت همی کردند. همان روز هاجر ابوح بن عبدالله والی خراسان هیتی مرکب از دو عرب و یک غیر عرب (از موالی) نزد عمر بدمشق فرستاد، آن دو که عرب بودند سخنان خود را گفتند و آن دیگری خاموش ماند. عمر از وی پرسید مگر تو جزء این هیئت نیستی و اگر هستی چرا سخن نمیگویی؟ آن مرد بزبان آمده گفت: ای خلیفه بیست هزار نفر از موالی بدون مقرری جزء لشکریان اسلام بچنگ میروند، ایشان ذمی بودند و مسلمان شدند و هم اکنون جزیه میپردازند و جای تأسف است که والی ما با شمشیری از شمشیرهای حجاج بما ستم روا میدارد.

عمر گفت نیکو گفتی و کسانی مانند تو باید جزء فرستادگان باشند و فوری نامه ای بجراح نگاشت «که هر کس با تو نماز میخواند از پرداخت جزیه معاف است»

این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آوردند و حاشیه نشینان بوالی یاد آور شدند که اسلام اینان برای پرداختن جزیه است چا بهتر که آنها را با ختنه آزمایش کنی. جراح این پیشنهاد را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدار جزیه رو بکمی گزارده و بیم آن می رود که باز هم جمعی مسلمان شوند و جزیه از این هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم. عمر در پاسخ وی نوشت «که خداوند محمد (ص) را برای هدایت خلق فرستاده نه برای ختنه کردن آنها».

همین جریان در مصر پیش آمد و حیان بن شریح والی مصر به مرگزارش داد که عده زیادی برای گریز از پرداخت جزیه مسلمان شده اند و از آنرو مقدار جزیه تنزل کرده تا آنجا که من برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست هزار دینار از حارث بن ثابت و ام ستاندم، اگر اجازه دهی از تازه مسلمانان جزیه بگیرم و این وام را پس دهم. عمر در پاسخ او چنین نگاشت: «ای حیان نامه تو رسید همان هنگام که تو را به مصر میفرستادم از ناتوانی تو آگاه بودم هم اکنون بفرستاده خود دستور داده ام بیست تازیانه بفرق تو بنوازد، اینرا بدانکه هر کس اسلام آورد از پرداخت جزیه معاف می شود، لعنت بر این فکریست تو باد، مگر ندانستی که خدا پیغمبر را برای راهنمایی فرستاده و او را مأمور جمع آوری مالیات نفرمود، بجان خودم سوگند، من در خود آن سعادت را نمی بینم که همه مردم بدست من مسلمان شوند».

عاملان دیگر نیز دست کمی از این دو عامل نداشتند و عمر دسته دسته آنها را تغییر میداد و معزول میکرد و در نتیجه همه دولتیان با او مخالف شدند چه که وی میخواست بناگاه همه کارها را اصلاح کند ولی اجرای این فکر محال مینمود.

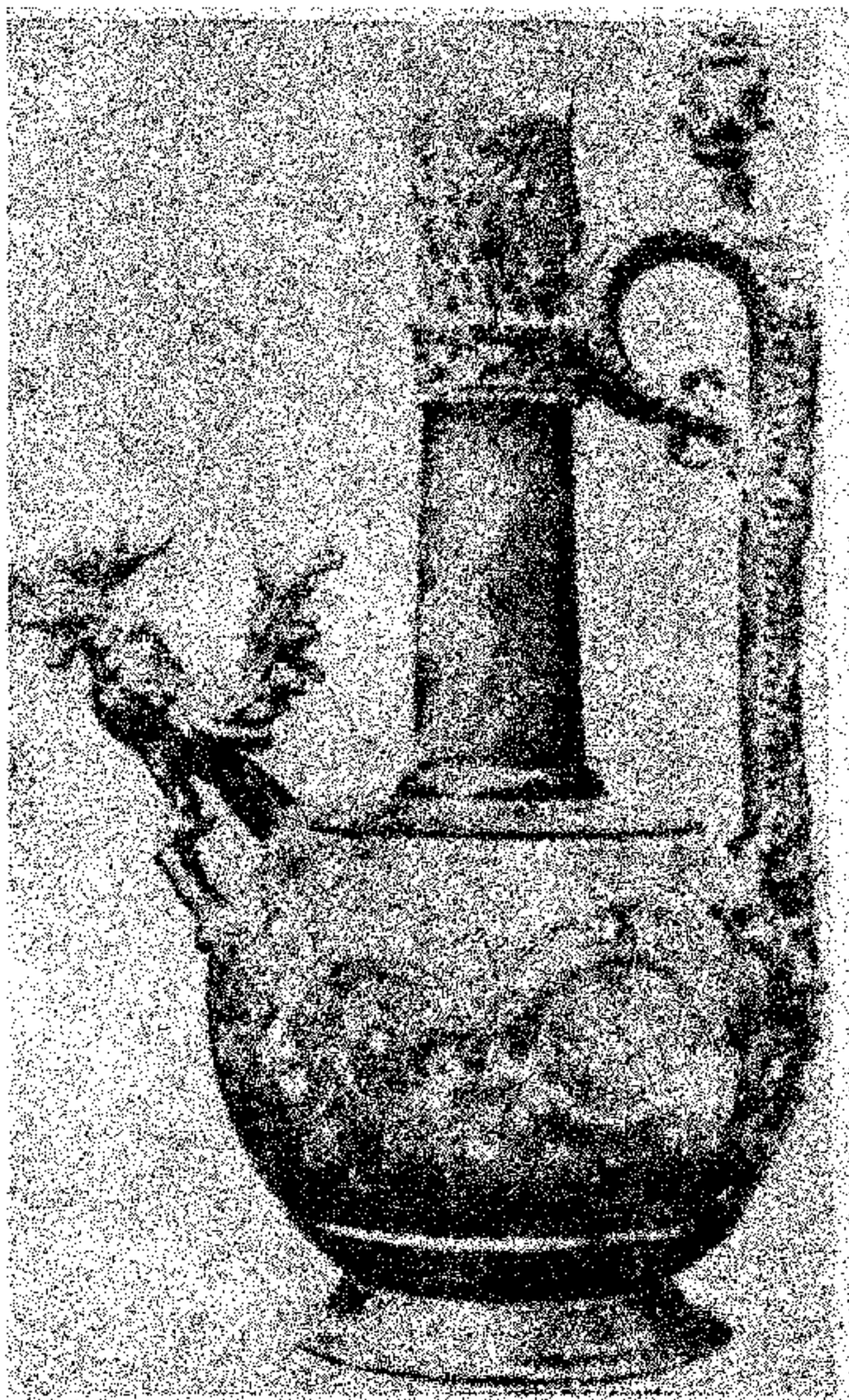
همین مخالفتها سبب شد که عمال دولتی و خویشان و کسان عمر بیش از سه سال تاب نیاوردند و او را مسموم ساخته هلاک کردند. تاریخ اسلام عمر بن عبدالعزیز را مانند خلفای راشدین می شمارد و هر گاه که نام عمر بن در تاریخ ذکر میشود منظور خلیفه دوم و عمر بن عبدالعزیز میباشد. بنا بر آنچه گذشت مسلم میگردد که اساس اسلام بر عدل و انصاف و مدارا بوده، ولی خلفاء و عمال آنان طور دیگر رفتار میکردند.

اگر عمر بن عبدالعزیز موفق میشد اوضاع خلافت را بدورۀ عمر بن خطاب برگرداند جویز و ستم امویان بر طرف میشد، ولی عمر توفیق اینعمل را نیافت چه که موقع گذشته بود و خواه ناخواه کوشش وی هدر رفت، زیرا پس از مرگ عمر نه تنها کارها رو بر راه نشد بلکه همان دادخواهی دوسه سالۀ عمر عکس العمل شدیدی ایجاد کرد و بر ظلم و جور خلیفه و عمال وی بیش از پیش افزود و بقدری در جمع آوری مالیات سخت گیری شد که بعضی از ملاکین مجبور بالاجاء شدند. الجاء یعنی پناه آوردن و در اصطلاح آنرو عبارت از این بود که مالک زمین ملک خود را یکی از خویشاوندان خلیفه یا عامل یا متنفذ دیگر را میگذارد تا از شر تحصیل داران محفوظ بماند و تفصیل این موضوع بزودی خواهد آمد.

هر قدر که بیداد و جور عمال افزوده میگشت عیش و نوش و خوشگذرانی خلفاء نیز فزون مییافت، و نخستین کسی که بیش از دیگران بمیگساری و شهوترانی پرداخت یزید بن عبدالملک خلیفه اموی بود که امور خلافت و سلطنت را بعمال ستم پیشه واگذار کرده با دو کنیزک ماهروی بنام سلامه و حبابه تا پایان زندگی خوش میگذراند و داستان عشقبازی او با کنیزکان مشهور میباشد.

پس از یزید برادرش هشام خلیفه شد وی مردی بخیل و ستم پیشه بود، چنانکه در زمان وی مالیات مصر بدست ابن حب حاب افزوده شد. پس از هشام ولید بن یزید بن عبدالملک بخلافت رسید، او نیز مانند پدر بمیگساری و شهوترانی پرداخت و بقدری افراط کرد که کسانش او را کشته پسرش یزید را بخلافت نشانند. (۱۲۶ هجری) یزید هنگام بیعت گرفتن خطبه ای خواند و مراتب اصلاح طلبی خود را ضمن آن خطبه بیان کرد و سپس در صدد برآمد که مثل عمر بن عبدالعزیز اوضاع کشور را سرانجام دهد. ولی او هم مانند عمر بن عبدالعزیز توفیق نیافت زیرا محیط و اوضاع داخلی با اصلاحات نمی ساخت، پس از یزید مروان بن محمد مشهور بمروان حمار خلیفه شد و در زمان خلافت وی عباسیان قیام کرده دولت اموی را منقرض ساختند.

بطوری که ملاحظه شد بنی امیه غالباً بیاده پیمائی و زن بازی و شهوت رانی پرداخته بامور کشور نمی رسیدند، و حتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه



آفتابه برنجی مربوط بدوره مروان دوم آخرین خلیفه اموی
قرن دوم هجری (موزه قاهره)

نداشتند و در تعیین و انتخاب والیان و مأمورین عالی رتبه دولتی دقت نمی‌کردند و چه بسا که بخواهش کنیزکی یا در نتیجه دریافت پولی بزرگترین ایالت را باشخصاص نالایق و یا ستمکار می‌سپردند، مثلاً در زمان خلافت هشام بن عبدالملک، جنید بن عبدالرحمن برای همسر هشام کردن بندجواهر نشانی هدیه برده هشام از آن کردن بندخوشش آمد، جنید کردن بند دیگری برای هشام فرستاد و هشام در ازای این تقدیمی‌ها سراسر خراسان را به جنید واگذار کرد (۱۱۱ هجری) هم در ایام خلافت امویان بهای کنیزکی بنام ذلفا تا ده میلیون درهم رسید. عاملان که این اوضاع هرج و مرج را مشاهده می‌کردند تمام مساعی خود را برای تحصیل مال و گرد آوردن غلام بچه و کنیز صرف می‌کردند و اشخاص درستکار با ایمان از قبول مشاغل مهم دولتی امتناع می‌جستند چه که میدانستند خلیفه بهر عنوان که باشد از آنان پول می‌خواهد مثلاً سلیمان بن عبدالملک فرمانروائی سراسر عراق را به یزید بن مهلب واگذار کرد یزید از قبول آن منصب بزرگ امتناع کرده پیش خود گفت عراق از بیداد حجاج ویران گشته و امید عراقیان بمن است، اگر بعراق بروم و مانند حجاج بغارت مردم پردازم و زندانهای حجاج را از نو باز کنم روا نباشد، چه که تازه خداوند، عراقیان را از بلای حجاج آسوده ساخته است و اگر کمتر از عمل کرد حجاج پول بفرستم سلیمان بر من خشم می‌گیرد.

بیشتر والیان که مردم خداترس پرهیزگاری بودند مانند یزید از قبول شغل عذر می‌خواستند و فقط طمع کاران و ستمگران دنبال مقام و منصب می‌رفتند. خلفاء که این را میدیدند برای بدام انداختن عاملان حقوق گزافی برای آنها منظور می‌کردند بقسمی که مستمری و حقوق یزید بن عمر بن عبیره والی عراق در اواخر دوره امویان بسالی شصدهزار در هم رسیده بود. از طرف دیگر عاملان که میدانستند مقام و منصب آنان موقت و ناپایدار است تا میتوانستند در روزهای حکومت پول و ملک و دارائی بهم میزدند بقسمی که در آمد خالد بن عبدالله قسری والی عراق (در زمان هشام) بسیزده میلیون درهم یعنی یک میلیون دینار رسید. در مقابل خلفاء هم پس از معزول ساختن عاملان بحساب آنها میرسیدند و دارائی آنان را توقیف می‌کردند. و چنانکه گفته شد معاویه این عمل را معمول ساخت و بقول خود از عمر پیروی کرد. پس از معاویه سایر خلفای

بنی امیه هم قسمتی از اموال عاملان را میگرفتند و آنرا استخراج میخواندند و غالباً استخراج بانهایت شدت اجراء میشد چنانکه باخالد قسری همانطور رفتار شد، باین معنی که منشی وی موسوم به حیان نبطی بهشام (خلیفه) گزارش داد که خالد قریب سی و شش میلیون درهم نفله کاری کرده است، هشام فرمان داد بهر قیمتی که شده معادل آن مبلغ را از خالد و مأمورین او بازستانند. این نوع سخت گیری ها طبعاً مأمورین مهم دولتی و صاحب منصبان ارشد را از خلیفه میرنجاند و بارنجش آنان طبعاً دستگاه خلافت متزلزل میشد.

مقدار و مبلغ در آمد خلفای اموی (از جزیره و خراج و مالیات و غیره) فعلاً معلوم نیست کلیه دفترها و فرمانها و صورت حسابهای آن زمان در نتیجه شورشها و انقلابات از میان رفته است همانطور که آثار و اخبار دیگر آنان نایاب گشته است ولی این مسلم است که امپراتوری اسلام در زمان آنان بسیار وسعت یافت. (تقریباً در حدود وسعت ممالک عباسیان). اما تکیه گاه عمده خلفای اموی پیش از هر جا عراق و جزیره و مصر و شام بود و در آمد سایر ممالک و ایالات غالباً بمصرف مأمورین محلی (والی، کاتب، سپاهی و غیره) میرسید و کمتر چیزی بدمشق میآمد بخصوص که خلفای اموی در آن ممالک دور دست چندان نفوذ و اقتدار نداشتند.

در آمد سالانه مصر و عراق و شام هم بنابر مقتضیات زمان و طرز رفتار عمال فرق میکرد، چنانکه تفصیل آنرا در جلد اول نگاشتیم، خلاصه کلام اینکه مجموع مالیات ممالک مزبور بطور متوسط از اینقرار میشد:

۱- عراق سالی ۱۳۰ میلیون درهم.

۲- مصر سالی ۳ میلیون دینار.

۳- شام سالی یک میلیون و هفتصد هزار دینار.

مجموع کل عمل کرد هر سه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ میلیون درهم بود که البته مبالغی هم از در آمد سایر ممالک بآن افزوده میشد و مقدار آن معلوم نیست. بنابر آنچه گذشت در زمان بنی امیه اموال بسیاری بدست میآمد. اما آن اموال

ثروت دولت محسوب نمیشد زیرا بیشتر آن درآمدها برای مبارزه با مخالفین خلفا مصرف میشد و چیزی در خزانه باقی نمی ماند و چنانکه گفتیم خلفای اموی با حضرت امیر و حضرت امام حسین و مختار و عبدالله زبیر و بسیاری از سران خوارج جنگیدند و از آن گذشته میان اعراب و موالی و اعراب یمنی و حضرمی زدوخورد بود که البته اسباب زحمت و مخارج برای خلفاء فراهم میساخت بعلاوه خلفاء و اعیان دولت مبالغ هنگفتی از در آمد عمومی صرف تجمّل و خوشگذرانی و هوی و هوس خویش می کردند.

دوره خلافت عباسیان بدو قسمت مختلف تقسیم میشود و هر یک

۴- عصر عباسی

از این دو قسمت اختلاف بسیاری با یکدیگر دارد. دوره نخستین که آنرا عصر طلایی عباسیان میگویند از آغاز پیدایش دولت عباسی (۱۳۲) تا مرگ مأمون (۲۱۸) ادامه مییابد. در این مدت دولت عباسیان به منتهی درجه عظمت رسید و تمدنی که در آن گفتگو داریم در آن دوره ایجاد گشت، ثروت دولت اسلام بحدی رسید که پیش از آن و پس از آن بآن میزان بالغ نگشت و اساس گفتگوی ما در این کتاب مربوط به همان دوره طلایی است.

اما دوره دوم که روزگاران انحطاط و تنزل بشمار میآید از خلافت معتصم (۲۱۸) آغاز میگردد و با سقوط بغداد بدست مغول منتهی میشود. در ظرف این دوره ثروت اسلام اندک گشت و دولت اسلام رو بضعف گذارد و سرانجام دورانش پایان یافته از میان رفت.

الف - عصر نخستین عباسی از ۱۳۲ هجری تا ۲۱۸ هجری.

پیش گفتیم که وجه اختلاف حکومت خلفای راشدین با حکومت امویان آن بود که در دوره امویان حکومت دینی و مذهبی بسلطنت سیاسی تبدیل یافت و عمال این دولت از

موجبات تشکیل دولت عباسی

خليفة تا مأمورین جزء بگرد آوردن مال و منال اشتغال داشتند و اما وجه اختلاف حکومت امویان با عباسیان آنکه امویان تعصب زیادی نسبت بعرب خرج میدادند و غیر عرب را از هر جهت پست و زبون میداشتند. و بامردمی (غیر عرب) که تحت استیلای